

بسم الله الرحمن الرحيم

شاهکار تمدن غرب

بمناسبت هفته حقوق بشر آمریکایی

مقدمه

شاید هیچ حادثه مهمی در تاریخ هزاره گذشته، همچون آغاز استعمارگری غرب، جهان را متأثر از خود نکرده است. آن روز که برای اولین بار سودای جهان‌گشایی و دستیابی به ثروت‌های ماوراء بحار در دربار پادشاه پرتغال و اسپانیا شکل گرفت، کمتر کسی می‌توانست باور کند که این اقدام می‌تواند بنیان‌های زندگی در غرب و شرق را دگرگون کرده و نظامی فراگیر مبتنی بر سلطه و استثمار بخشی از جهان بر بخشی دیگر شکل گیرد؛ اما چنین شد و در طول پنج قرن تمام کشورهای آسیایی، آفریقایی، آمریکای لاتین به استثنای چند مورد، تحت سلطه استعماری یا نیمه استعماری کشورهای اروپایی درآمدند و منابع انسانی و طبیعی و فرهنگی آنان غارت شده و برای ساختن تمدن غرب به یغما رفت.

تا پایان قرن نوزدهم میلادی، تمامی بیش از صد و سی کشوری که امروزه در قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به نام جهان سوم موجودیت سیاسی مستقل دارند، مستقیم و غیرمستقیم به زیر سلطه کشورهای استعمارگر غربی درآمد بودند. تا پایان این قرن فقط تعداد معدودی از کشورهای جهان سوم به طور مستقیم و تمام عیار ضمیمه امپراتوری‌های استعماری نشدند؛ اما این تعداد نیز به صورت دیگری عرصه حضور و نفوذ استعمارگران غربی شدند و از تبعات آن دور نماندند.^۱

روژه گارودی فیلسوف، سیاستمدار و نویسنده شهیر فرانسوی در این باره چنین می‌نویسد: «کشورهای اروپایی با روش‌های مشابه، دنیا را بین خود تقسیم کردند: انگلیسی‌ها از هند تا افریقای شرقی و خاورمیانه؛ فرانسه از افریقای غربی تا هند و چین و از مغرب تا اقیانوسیه؛ تزارها در سیبری، بلژیک در کنگو، هلند در اندونزی.»

۱. معمولاً از هفت کشور غیراروپایی زیر به عنوان کشورهای نام می‌برند که هیچ‌گاه به طور مستقیم به صورت مستعمره در نیامدند: ایران، ترکیه (عثمانی سابق)، چین، ژاپن، تایلند، حبشه و افغانستان.

الف. چستی استعمار

استعمار، از لحاظ سیاسی به معنای حاکمیت گروهی از قدرت‌های خارجی، بر مردم یا بر سرزمین دیگر است. استعمار با اصطلاح امپریالیسم پیوندی ناگسستنی دارد. امپریالیسم، در حقیقت به حکومتی اطلاق می‌شود که در آن یک حاکم نیرومند بر بسیاری از سرزمین‌های دور و نزدیک حکومت دارد؛ ولی بعدها به هرگونه حاکمیت مستقیم و غیرمستقیم کشورهای قدرتمند و کشورهای دیگر، عنوان امپریالیسم داده شد.

دکتر همایون الهی بعد از بررسی تعاریف مختلف، تعریف جامع خود از استعمار را چنین بیان می‌کند: «استعمار عبارت است از تسلط یافتن یک قدرت سیاسی بر سرزمین یا کشور دیگر توسط اتباع کشور مهاجم. این تسلط بدون رضایت واقعی ساکنین «مستعمره» انجام یافته و اتباع کشور استعمارکننده وابستگی خود را به کشور متبوع خویش حفظ می‌نماید و تحت حمایت قدرت آن کشور به استثمار جدید می‌پردازد».

پیدایش استعمار در عصر جدید، با ظهور کشورهای قدرتمند اروپایی یعنی انگلیس، فرانسه، پرتغال، اسپانیا و... همراه بود. بعد از کشف راه‌های دریایی در اطراف افریقای جنوب شرقی (۱۴۸۸م) و کشف قاره ی آمریکا در سال ۱۴۹۲م، مسافرت‌های دریایی به منظور استعمار و کشف سرزمین‌های جدید

آغاز شد. اروپاییان با لشکرکشی‌های خود به این سرزمین‌ها آن‌ها را یکی پس از دیگری از دست بومیان خارج و به امپراتوری‌های خود ضمیمه کردند. ابتدا مهم‌ترین انگیزه و هدف آن‌ها دستیابی به ثروت‌های موجود در آن سرزمین‌ها (به ویژه جواهرات) بود؛ اما به تدریج انگیزه‌های وسیع‌تر اقتصادی نظیر تجارت، انتقال مواد اولیه ی معدنی و کشاورزی به سرزمین‌های اروپایی و فروش کالاهای مصنوع و روبه افزایش کشورهای از اروپایی، به فعالیت‌ها و رقابت‌های استعماری وسعت بخشید.

حضور و نفوذ طولانی استعمار در حیات سیاسی و اقتصادی آن دسته سرزمین‌هایی که هنگام یورش استعمار، یا از نهادهای نسبتاً قدرتمند بومی برخوردار بودند، یا به دلایلی دیگر (نظیر شدید بودن رقابت استعماری بر سر آنها) استعمارگران قادر به انقیاد کامل آنها نشدند، (نظیر ایران و چین)، موجب دگرگونی‌هایی شد که این تغییرات بیش از آن که در جهت منافع و نیازهای داخلی این کشورها باشد در جهت منافع تحت کنترل استعمارگران درآمد؛ برای مثال ساختار اقتصادی این کشورها آن‌چنان تغییر یافت تا برآورنده نیازهای بازار جهانی باشد و نه برآورنده نیازهای بازار داخلی؛ چنان که این کشورها به تولید کننده یک یا چند کالای اولیه (معدنی یا کشاورزی) تبدیل شدند؛ در حالی که می‌بایست نیازهای متنوع خود به

کالاهای مصنوع را از بازار جهانی و به عبارت دیگر از اضافه تولید کشورهای صنعتی وارد کنند.

ب. اهمیت پردازش بحث شناخت استعمار و استعمارگری

یکی از سؤالات مهمی که شاید لازم باشد قبل از ورود به بحث تاریخ استعمار به آن پاسخ گفت این است که چرا باید به موضوع تاریخ تحولات جهان در قرون گذشته پرداخت؟ شناخت تحولات قاره سیاه و سرخ، چه فایده‌ای برای امروز ما دارد؟ بحث‌هایی که برای گذشته بوده، به اتمام رسیده است و یادآوری آن‌ها چه دردی از دردهای امروز جامعه ما را دوا خواهد کرد؟ و جنایات دیروز غرب چه ارتباطی به جانشینان امروز آن‌ها دارد؟ برای ارائه پاسخ به سؤالاتی از این قبیل باید به ملاحظات زیر توجه کرد:

۱- ارائه تصویری صحیح از حوادث پنج قرن اخیر در جهان

اولین نکته مهمی که این اثر در صدد تحقق آن است، ارائه تصویری صحیح، همه جانبه و مستند از حوادثی است که در قرون ۱۵ تا ۲۰ میلادی، در بیش از نیمی از جهان به وقوع پیوسته و آثار و تبعات آن همچنان ادامه دارد. شناختی که در اذهان ما اغلب به صورت گزینشی و ناقص تصویر شده

است و بدون شک، شناخت ابعاد همه‌جانبه و مبتنی بر مستندات تاریخی، خواهد توانست نگرش ما را نسبت به آنچه امروز «تمدن غرب» نامیده می‌شود، تغییر دهد و حساسیت‌ها و دغدغه‌هایی را برانگیزد که پیش از آن به سبب بی‌اطلاعی یا کم‌اطلاعی وجود نداشته است.

۲- استعمار؛ عامل اصلی فقر و عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی جهان سوم

یکی از دلایل مهم اهمیت یافتن بحث تاریخ استعمار، توجه به این مسأله است که مهم‌ترین عامل فقر و بدبختی بسیاری از کشورهای جهان سوم، مسأله استثمار و استعمارگری غرب است. هر چند در این میان غرب تلاش کرده است تا با نظریه‌پردازی‌های مختلف، عوامل درونی را موجب عقب‌ماندگی جهان سوم معرفی کند؛ اما بدون شک یکی از مهم‌ترین عوامل فقر و فلاکت جهان سوم، در غارت منابع زیرزمینی و کشاورزی و جنایات متعددی نهفته است که توسط متجاوزان اروپایی صورت گرفته است.

۳- حاکمیت نظام سلطه، محصول استعمار

مسأله دیگری که بر اهمیت شناخت ما از داستان استعمار می‌افزاید، فهم آن روی سگه استعمار است. غارت مستعمرات، هر چند سرزمین‌های سوخته‌ای برای ساکنین سرزمین‌های غارت شده، به جای گذاشت؛ اما از

دیگر سو، مکت و توسعه و آبادانی کشورهای استعمارگر را به همراه داشت. اروپا که در قرن ۱۴ و ۱۵ در فقر و فلاکت غرق شده بود، به واسطه ثروت‌های باد آورده، در مسیر آبادانی قرار گرفت و توانست رفاه و توسعه را برای خود تضمین کند و نسبت به دیگر تمدن‌ها و سرزمین‌ها تفوق یابد.

۴- تداوم استعمارگری با اشکال مدرن در دنیای امروز

استعمار ماجرایی نیست که مربوط به گذشته بوده و در عصر حاضر به پایان رسیده باشد؛ بلکه جریان سیّالی است که بعد از قریب به پنج قرن، همچنان با قدرت تمام در حال تداوم و پیشروی است، با این تفاوت که در طول دهه‌های مختلف رنگ و بوی متفاوتی یافته است. امروز، شاید از استعمار کهنه و شیوه‌ها و سناریوهای آن کمتر خبر باشد؛ اما از سوی دیگر استعمار فرانو با مشخصات و ویژگی‌های منحصر به فرد جدیدی، توسط استعمارگران غربی در حال پی‌گیری و تداوم بخشی است.

۵- ضرورت شناخت هویت واقعی غرب پر مدّعی امروز

غرب امروز به عنوان بازیگر برتر در نظام جهان، خودنمایی می‌کند و تلاش دارد تا هژمونی خود را بر جهان حفظ کند. امروزه در بسیاری از حوادث مربوط به سرنوشت ملّت ما، ردپای غرب مشاهده می‌شود. غرب که

شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی را در تعارض با منافع خود در منطقه غرب آسیا می‌داند، درطول قریب به چهار دهه گذشته تلاش کرده تا جمهوری اسلامی را وادار به تغییر رفتار کند. تقابل و دشمنی غرب و نظام سلطه به رهبری آمریکا، در طول دهه‌های اخیر در دسرهای فراونی را برای ایران اسلامی به همراه داشته است که البته تاکنون با مقاومت ملت ایران، این اقدامات ناکام مانده است.

به هر حال، غرب امروز در رأس جبهه دشمنان ملت ایران قرار دارد؛ از این رو شناخت ماهیت آن برای ملت و به خصوص جوانان این سرزمین، دو چندان اهمیت دارد. مطالعات تاریخی در این زمینه بخشی از ماهیت، سناریوها و ابزارهای دشمنی با جمهوری اسلامی را نیز آشکار خواهد کرد.

ج. ادوار استعمارگری

در باب تقسیم بندی ادوار استعمار، الگوهای مختلفی برای نام‌گذاری پیشنهاد شده است؛ همین امر موجب شده تا ادبیات بحث تا حدودی مغشوش شده و واژه‌ها به جای هم به کار گرفته شود. از لحاظ تاریخ و زمان‌بندی و تفاوت در سیاست‌ها و شیوه‌های استعمارگری سه دوره برای استعمار می‌توان لحاظ نمود:

۱. دوران استعمار کلاسیک

آغاز استعمارگری تحت قالب سیاست گسترش‌گرایی و فتح سرزمین‌ای جدید با پیشگامی پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها از اواخر قرن پانزدهم میلادی آغاز و تا اوایل قرن هجدهم میلادی ادامه دارد. که در این دوران استعمارگری با کشتار و غارت در قاره نوظهور آمریکا و سرزمین سرخ‌پوستان همراه است. در مناطق آسیایی نیز این سیاست با شکل‌گیری کمپانی‌های هند شرقی در قالب تجارت‌های اقتصادی تکمیل می‌شود.

۲. دوران استعمار نو

شهوت کشورگشایی و تلاش همه‌جانبه اروپایی‌ها برای غارت جهان که از اواخر قرن پانزدهم آغاز شده بود، بعد از سه قرن به تدریج فروکش کرد. مناقشات داخلی و رقابت‌های قدرت‌های بزرگ در درون قاره اروپا، وقوع انقلاب آمریکا (۱۷۷۶ م)، انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ م)، لغو قانون برده‌داری و افول قدرت امپراتوری پرتغال و اسپانیا در این فترت مؤثر بود؛ اما این دوره چندان به طول نیانجامید! به واقع این دوره تنها فرصتی را برای استعمارگران فراهم آورد تا به بازسازی خود برای آغاز دور جدیدی از استعمارگری بپردازند و راه‌های جدید استعمارگری را مرور کنند.

۳. دوران استعمار فرانکو

استعمار فرانکو، مفهومی است که به روش‌هایی گفته می‌شود که پس از دوران استعمار کهن و استعمار نو، برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر کشورها و بهره گرفتن از آن‌ها به کار گرفته می‌شود. در ایام پایانی دوران استعمارنو، جنبش‌های استقلال‌طلبانه به اوج خود رسیده بود و خروج از سیطره اروپای تضعیف شده را می‌طلبید. در این شرایط اعتراض به ظلمی که در طول ده‌ها سال بر مردمان دیگر قاره‌ها شده و ثروتی که به تاراج رفته بود، فراگیر شد.

د. اهداف استعمارگران

نظریه‌پردازان در زمینه‌ی دلایل ظهور و گسترش استعمار و اهداف اروپایی‌ها از روی آوردن به غارتگری، نظریات متعددی ارائه داده‌اند و این پدیده را از جنبه‌های مختلف ارزیابی کرده‌اند.

۱. انگیزه‌های اقتصادی؛ تفکرات مرکانتیلیسمی و عطش دستیابی به ثروت

و طلا

ریشه اصلی آغاز استعمارگری را باید بیش از هر چیز دیگر در عرصه انگیزه‌های اقتصادی جستجو کرد. این مساله ابعاد مختلفی داشت که هم

می‌توان به نیازها و محدودیت‌های غرب و هم تفکرات سوداگرایانه اشاره کرد.

رفع عقب‌ماندگی و ضرورت دستیابی به ثروتی بادآورده برای جبران آن، اولین عاملی بود که باید بدان توجه کرد. مهم‌ترین انگیزه و هدف آن‌ها دستیابی به ثروت‌های موجود در آن سرزمین‌ها (به ویژه جواهرات) بود؛ اما به تدریج انگیزه‌های وسیع‌تر اقتصادی نظیر تجارت، انتقال مواد معدنی و کشاورزی به سرزمین‌های اروپایی و فروش کالاهای مصنوع و رو به افزایش کشورهای اروپایی، به فعالیت‌ها و رقابت‌های استعماری وسعت بخشید.

با جاری شدن سیل ثروت از شرق به غرب، شاهد تحوّل در ساختار اقتصادی این ممالیک و آغاز دوران سرمایه‌داری هستیم. عبور از وضعیّت فئودالیسم به سرمایه‌داری، نیازمند سرمایه بود که این مهم از طریق غارت شرق حاصل آمد.

۲. انگیزه‌های سیاسی؛ سودای کشورگشایی

در مطالعات استعمار و ریشه‌شناسی شکل‌گیری آن به شاخص دیگری نیز برمی‌خوریم که از آن می‌توان به انگیزه‌های سیاسی یادکرد که مسائلی چون؛

سودای کشورگشایی، روحیه بسط و زیاده خواهی، حس ناسیونالیستی و ملی گرایی، افکار نژادپرستانه، افزایش قدرت امپراتوری و رقابت های سیاسی دول اروپایی اشاره کرد.

۳. انگیزه های مذهبی؛ دکترین کشف

تلاش برای گسترش مسیحیت، در ادامه سیاست جنگ های مسیحی را می توان علتی دیگر برای آغاز استعمارگری اروپاییان دانست. از قرن ۱۶ میلادی، به بعد گروه های تبشیری مسیحیت پیشاپیش و بعضی مواقع دوشادوش حکومت های استعماری ستمگر غرب با در دست داشتن انجیل پا به عرصه حیات سیاسی و اقتصادی دیگر سرزمین ها گذاشتند. در واقع فاتحان، هر جا که قدم می گذاشتند صلیب را در کنار پرچم استعمارگران به زمین فرو می کردند و فتوحات خود را به نام گسترش مسیحیت توجیه می کردند؛ در نتیجه اروپایی های مسیحی، آمریکای شمالی و جنوبی را تحت تسلط و حاکمیت خود درآوردند و غالب ساکنان این مناطق، دست کم به صورت اسمی، مسیحی شدند.

۴. نقش یهود در پیدایش استعمار

موضوع مهمی که در فهم ریشه‌های شکل‌گیری استعمار نمی‌توان از آن غفلت کرد، نقش تأثیرگذاری است که یهودیان در تحولات این دوران و در تشویق و ترغیب استعمارگران و بسط و گسترش استعمار داشته‌اند.

ه: میراث استعمار

حضور چند سده‌ای استعمارگران در مستعمرات، تبعات جبران ناپذیری به همراه داشت و منجر به برخی تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شد که تأثیر آن هنوز هم به گونه‌های مختلف در این کشورها باقی است.

اروپا تمدن‌های آفریقایی و سرخ‌پوستان آمریکایی را به یک روش نابود کرد و کوشید نکات مثبت قاره آفریقا را پنهان کند. اروپا در این راه، از تبلیغ‌های دروغین در مورد این قاره استفاده کرد. مبلغین مسیحی برای توجیه بی‌عدالتی‌های اروپایی‌ها، آفریقایی‌ها را آدم‌خوارهایی می‌خواندند که باید به وسیله کشیش‌ها و با توسل به صلیب به راه راست هدایت می‌شدند. آنان صلیبی را به دست سیاه‌پوستان دادند که با تمدن و فرهنگ‌شان سنخیتی نداشت.

۱. معضلات سیاسی

بخش عمده‌ای از مشکلات به جای مانده از سال‌های طولانی استعمار در مستعمرات، در عرصه سیاست نمایان است.

۱-۱- **وابستگی سیاسی:** با استقلال تدریجی کشورهای آفریقایی در ایام پایانی دوران استعمارنو، انتظار می‌رفت، کشورهایی با استقلال سیاسی در این سرزمین‌ها شکل گیرد؛ اما وابستگی چنان در تمام ساختار این سرزمین‌ها نفوذ کرده بود که چنین آرزویی، دست نیافتنی بود.

۱-۲- **دوگانگی ساختاری:** استعمارگران در مستعمرات در کنار نهادها و مؤسسات سنتی بومیان معمولاً نهادها، سازمان‌ها و شیوه‌ها و مناسبات اقتصادی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی ایجاد کردند که در واقع پاسخ به نیازهای استعماری خودشان بود و نه نیازهای مردمان بومی آن سرزمین‌ها. در اینجا یکی از خصیصه‌های. پایدار در کشورهای مستعمره که عبارت از دوگانگی در ساختار و بافت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این جوامع بود پیدا شد. که حاصل آن تداوم وابستگی و ایجاد مناقشات و تنش‌ها و خلق شکاف‌های جدید فرهنگی، اجتماعی، سیاسی است که امروز نیز مورد بهره برداری بیگانگان قرار دارد.

۱-۳- **اختلافات مرزی:** یکی از میراث شوم به جای مانده از دوره استعمار، اختلافات مرزی است که حاصل آن مناقشات پرشدت و جنگ‌های طولانی بین کشورهای همسایه در جهان سوم است.

۲. معضلات اقتصادی

جلوه دیگر میراث به جای مانده از استعمار، خود را در عرصه اقتصاد نشان می‌دهد. در این حوزه چندین شاخص برای ارزیابی وجود دارد که قابل تأمل است:

۱-۲- **وابستگی ساختار اقتصاد مستعمرات به بازار جهانی:** نخستین میراث استعماری، تغییر ساختار اقتصادی کشورهای مستعمره بود. در طول دوران حاکمیت استعمار، ساختمان اقتصادی این کشورها به گونه‌ای تغییر یافت که «تابع» نیازهای اقتصادی کشورهای استعمارگر شد.

۲-۲- **وابستگی پولی و بانکی به کشورهای مرکز:** وابستگی مالی و سیستم بانکی نیز از دیگر معضلات باقی مانده از دوران استعمار است. در مورد کشورهایی که تحت استعمار و نفوذ انگلیس یا فرانسه بوده‌اند، قدر مسلم سیطره بانکی قدرت‌های پیشین استعماری به طور کامل پا برجا و به قوت خود باقی مانده است.

۲-۳- **استقراض خارجی:** استقراض خارجی ممالک کم رشد، ریشه در گذشته تاریخی آن‌ها دارد و به گونه‌ای وابسته به بهره‌برداری از سرزمین‌های زیر سلطه استعمار در کشورهای نوبنیاد در آمریکای لاتین و در آسیاست.

۲-۴- **اقتصاد تک محصولی:** یکی از عوامل مؤثر در بی‌ثباتی اقتصاد کشورهای جهان سوم، اقتصاد تک محصولی است.

۲-۵- **مشکلات حوزه صنایع:** در این کشورها وضعیّت فعالیت‌های صنعتی نیز چندان رضایت بخش نیست و محدود صناعی که به فعالیت مشغول‌اند با مشکلات متعدّدی روبه‌رو می‌باشند. تکنولوژی وارداتی در اغلب موارد با شرایط محلی تطبیق نمی‌کند و این مسئله مشاغل ناچیزی را که در اختیار کشورهای استعمارزده می‌باشد، به سبب کثرت مهاجرین جدید خارجی، مورد تهدید قرار می‌دهد.

۲-۶- **نداشتن سهمی در اقتصاد جهانی:** واقعیّت آن است که اقتصاد به جا مانده از استیلای غرب در مستعمرات، آن‌قدر ضعیف و ناتوان بود که سهم قابل ملاحظه‌ای در اقتصاد بین الملل نداشت.

۳. معضلات اجتماعی

۳-۱- **تغییر ساختار اجتماعی:** یکی از مهم‌ترین میراث استعمار، تغییر ساختار اجتماعی (ساختار طبقاتی و قشربندی‌های اجتماعی) در این کشورها بود. تغییر ساخت اقتصادی (نابودی اقتصاد بومی و ادغام آن‌ها در بازار جهانی) به نوبه خود، تغییراتی در ساختمان اجتماعی این کشورها به وجود آورد. اقشار و طبقات جدیدی ظهور کردند و برخی از اقشار و طبقات پیشین یا ضعیف شدند و یا از میان رفتند.

۳-۲- **فقر:** یکی از معضلات اجتماعی- اقتصادی که پس از خروج غارتگران برای مستعمرات باقی مانده، فقر است که اوج آن را می‌توان در قاره سیاه و آمریکای جنوبی مشاهده کرد.

۳-۳- **رواج مواد مخدر:** تاریخ شروع توسعه‌ی مواد مخدر در کشورهای تحت سلطه، هم‌زمان با ورود استعمارگران اروپایی به این سرزمین‌ها می‌باشد.

۳-۴- **کاهش نیروی انسانی:** کاهش جمعیت در مقطعی از دوران تاریخی در قاره آفریقا و آمریکا، یکی دیگر از جنایاتی بود که به واسطه حضور استعمارگران در این جوامع به وقوع پیوست.

۴. معضلات فرهنگی

معضلات فرهنگی ناشی از حاکمیت استعمار در مستعمرات، کمتر از دیگر معضلات نبود و شاید جبران ناپذیرترین آن نیز باشد. آن‌جا که فرهنگ و تمدن از دست رفته، دیگر قابل احیاء نخواهد بود!

۴-۱- **بحران هویت:** یکی از مهم‌ترین میراث استعمار، تغییرات در فرهنگ و روان‌شناسی اجتماعی کشورهای مستعمره بود. فرهنگ و روان‌شناسی اجتماعی‌ای که یک قوم یا یک ملت تحت سلطه، در اثر تداوم سلطه قدرت‌های بیگانه بر حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، پیدا می‌کند. خصایصی نظیر خود کم بینی قومی و فرهنگی و تلاش برای تقلید از بیگانگان، توطئه‌نگری، بدبینی و غیره. اهمیت این‌گونه تأثیرات فرهنگی – روانی استعمار بر کشورهای جهان سوم تا اندازه‌ای است که برخی از صاحب‌نظران، پدیده شوم استعمار را از این نظر بررسی و ارزیابی کرده و از آن با عنوان «فراگرد سلب شخصیت» یاد می‌کنند.

۴-۲- **استحاله فرهنگی:** تلاش برای دگرگونی و نابودی فرهنگ سرزمین‌های اشغالی و جایگزینی فرهنگ مهاجم، مهم‌ترین راهبرد فرهنگی استعمارگران در قبال مستعمرات است. در مناطق مختلف آفریقای سیاه، استعمارگران اروپایی توانستند کلیساها و صومعه‌های خود را تا اعماق

جنگل‌های انبوه توسعه دهند و زبان خود را به صورت زبان اداری و رسمی اقوام مستعمره درآورند. استعمارگران، ریشه‌کن کردن زبان‌های اقوام بومی را دنبال می‌کردند و بیش از ۱۰۰۰ زبان بومی در عرض ۵۰۰ سال ناپدید شدند!

۴-۲- **تغییر سبک زندگی:** کشورهای استعمارگر، ارزش‌های مردم مستعمرات را به شدت تحقیر می‌کردند و در حذف عناصر اساسی فرهنگی آنان سعی داشتند. آن‌ها می‌کوشیدند مظاهر فرهنگ خود مانند: زبان، سبک لباس و پوشش، نحوه‌ی رفتار و حتی آداب و رسوم و شیوه‌ی غذا خوردن و سلیقه‌ها و علائق خود را تحمیل کرده و با زرق و برق فراوان و حمایت‌های مالی گوناگون، جایگزین کنند.

و. شاهکار تمدن غرب

در میان استعمارگران می‌توان از کشورهای ۱. پرتغال، ۲. اسپانیا، ۳. هلند، ۴. انگلیس، ۵. فرانسه، ۶. ایتالیا، ۷. آلمان، ۸. بلژیک و ۹. آمریکا به عنوان مهم‌ترین کشورهای یاد کرد که در طول قریب به پنج قرن بیش‌ترین فجایع بشری را آفریدند. در این فهرست می‌توان نام‌های دیگری چون ۱۰.

دانمارک، ۱۱. روسیه، ۱۲. ژاپن و ... را نیز به این فهرست افزود که در سطح محدودتری فعالیت کردند.

استعمارگران جنایات فراوانی در طول دوران گسترش سلطه خود مرتکب شده‌اند که مهمترین آنها را می‌توان در محورهای زیر مورد مطالعه قرار داد.

۱. اشغال سرزمینی و تسلط سیاسی (تهاجم نظامی، کودتا و براندازی، ترور، و ...)

۲. جنایات انسانی (شامل نسل کشی و قتل عام، اسارت و بردگی، تجاوز و خیانت، نژادپرستی و ...)

۳. غارت منابع زیرزمینی

۴. غارت منابع طبیعی (کشاورزی، مراتع، جنگل‌ها، محیط زیست و ...)

۵. نابودی فرهنگ و تمدن مستعمرات

امروز سطله‌گری در قالب‌های دیگری همچون نفوذ و به خدمت گرفتن افراد و جریان‌های سیاسی و فرهنگی انجام می‌شود و استعمارگران با ترفندها و شگردهای روانی و رسانه‌ای پیچیده دست به تحریف واقعیت اقدامات و قلب و دگرگونی انگیزه‌های خود از سلطه و تعدی به خدمت و تعامل و کمک به توسعه کشورهای عقب مانده که خود نقش اول را در آن داشته‌اند می‌زنند. اما امروزه در پرتو انقلاب بزرگ امام خمینی(ره) و افشاگری‌های حکیمانه رهبر معظم انقلاب ملت‌های تحت ستم بیدار شده و

استعمارگری به شکل کهن دیگر وجود ندارد اما از حیث اندیشه و به صورت‌های پنهان و نوین وابستگی برخی از حاکمان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی را می‌توان نماد استعمار فرانو دانست که باید ملت‌ها را با تبیین زوایای آن به این امر آگاه کرد و مبارزه‌ای بی‌امان را با هر نوع استعمار و استعمارگری رقم زد.